

## بررسی پیوند معرفت تصویری و تصدیقی با تأملی معنائشناسانه در قاعده «ما لا حد له، لا برهان له»

سیدمحمد انتظام<sup>۱</sup>

### چکیده

فیلسوفان مسلمان با استناد به قاعده «ما لا حد له لا برهان علیه» و «ما لا برهان علیه لا حد له» پیوند معرفت تصویری و تصدیقی انسان را نسبت به برخی موجودات نشان داده و امکان یا امتناع یکی از آن دو را دلیل بر امکان یا امتناع دیگری معرفی کرده‌اند. در این مقاله، نخست به اختصار از چیستی و اقسام حد و برهان سخن به میان آمده و سپس مفاد اصل و عکس این قاعده تشریح شده است. در ادامه، با توجه به ادله و مستندات قاعده، به این نتیجه دستیافته ایم که مفاد برخی از این ادله، تثبیت ملازمه کلی بین معرفت تصویری حاصل از حد وجودی و معرفت تصدیقی برگرفته از برهان لم مطلق است و برخی دیگر نیز - از جهت وجود و عدم - بر ملازمه بین دو نوع معرفت، دلالتی ندارند. مطابق مفاد دلیلی دیگر می‌توان ملازمه بین حد و برهان لم مطلق را به حد ماهوی نیز تعمیم داد و در مورد کلیت یا جزئیت گزاره‌های حاکی از ملازمه وجودی و عدمی بین دو نوع معرفت، قائل به تفصیل شد.

**واژگان کلیدی:** حد وجودی، حد ماهوی، برهان لم، برهان لم مطلق، مشارکت حد و برهان.



## مقدمه

مشارکت حد و برهان یکی از آموزه‌های مهم منطق ارسطویی است. قاعده "ما لا حد له لا برهان علیه" یکی از آثار و نتایج این آموزه منطقی به‌شمار رفته است. فیلسوفان مسلمان در هستی‌شناسی، خداشناسی، معرفت‌شناسی و نفس‌شناسی به این قاعده استناد کرده و با استفاده از پیوند وجودی و عدمی معرفت‌تصوری و تصدیقی - که از این قاعده و لوازم آن استفاده می‌شود - وجود یا عدم یکی از دو معرفت را دلیل بر وجود یا عدم دیگری گرفته‌اند. آنان افزون بر مشارکت حد و برهان، در جهت اثبات درستی و استواری این قاعده، به ادله دیگری نیز تمسک جستند که در این مقاله بررسی خواهیم کرد.

این قاعده از جهت معناشناختی و مصداق‌شناختی شایسته بحث و بررسی است. در این مقاله با تکیه بر ادله و مستندات، تأملی معناشناختی در آن خواهیم داشت و بررسی مصداق‌شناختی آن را در مقاله دیگری پیگیری خواهیم کرد. توسعه یا تضییق معنای حد و برهان - که دو عنصر اصلی این قاعده هستند - و نیز کلیت یا جزئیت چهار گزاره «آنچه حد ندارد برهان ندارد، آنچه برهان ندارد حد ندارد، آنچه حد دارد برهان دارد و آنچه برهان دارد حد دارد» از دستاوردهای این تحلیل معناشناختی می‌باشند.

## چیستی و اقسام حد

در دانش منطق، «حد» دو کاربرد متفاوت دارد؛ گاهی به مطلق تعریف، اعم از «شرح اللفظ»، شرح‌الاسم، تعریف وجودی و تام و ناقص» اطلاق می‌شود و گاهی هم در مقابل رسم به کار رفته و بر تعریفی اطلاق می‌شود که تنها در بر دارنده ذاتیات است. در این مقاله، حد در معنای نخست به کار رفته است. البته اگر کاربرد دوم قصد شود، به آن تصریح خواهد شد. حد به معنای نخست، دارای تقسیمات مختلف بوده و هر تقسیم نیز اقسامی دارد که در

دانش منطق به تفصیل از آنها بحث شده است. از آنجاکه موضوع این مقاله، تحلیل معناشناختی قاعده «مالا حد له لا برهان علیه» است، به توضیح آن دسته از اقسامی از حد که با معناشناسی این قاعده مرتبط است بسنده می‌کنیم.

یکی از تقسیمات حد، تقسیم آن با رویکرد وجودشناختی است. مفاد قاعده مورد گفت‌وگو ناظر به اقسام حاصل از همین تقسیم است. مطابق این تقسیم، حد به قبل از اثبات وجود ماهیت و بعد از اثبات وجود آن تقسیم می‌شود. از اولی به حد به حسب اسم یا حد شرح‌الاسمی و از دومی به حد به حسب ذات تعبیر شده است (ابن‌سینا، ۱۴۰۴ق ب، ص ۲۸۸؛ طوسی، ۱۳۶۱، ص ۴۱۸). حد به حسب ذات نیز به حد ماهیت در ظرف وجود و حد ماهیت موجود تقسیم می‌شود که بعد از این، از این نوع تعریف به «حد وجودی» تعبیر خواهد شد. حد وجودی نیز اقسامی دارد که عبارتند از: تام‌البرهان، مبدأالبرهان و نتیجه‌البرهان.

با همین رویکرد می‌توان حد را به حد ماهوی (اعم از تعریف ماهیت در ظرف وجود و تعریف آن پیش از اثبات وجود) و حد وجودی و حدالوجود تقسیم کرد (سبزواری، ۱۳۶۹، ج ۱، ص ۲۱۴).

بنابراین پیش از ورود به بحث تحلیل مفاد قاعده، به اختصار سه تقسیم‌بندی «حد ماهوی، حد وجودی و حدالوجود را بیان می‌کنیم:

### حد ماهوی

حد ماهوی ناظر به ماهیت است که خود به دو قسم تقسیم می‌شود:

الف) حد ماهیت در ظرف وجود

از این نوع حد به حد حقیقی نیز تعبیر می‌شود. در ادامه توضیح داده خواهد شد که حد ماهیت در ظرف وجود با حد ماهیت موجود که از آن به حد وجودی تعبیر کرده‌ایم متفاوت است.

ب) حد ماهیت قبل از اثبات وجود

این نوع از حد ماهوی را حد شرح‌الاسمی می‌نامند (مصباح یزدی، ۱۳۸۶، ص ۱۵۳).

### حد وجودی

حد وجودی یا حد ماهیت موجود، تعریف ماهیت است از آن جهت که موجود است. این نوع تعریف با «حد ماهیت در ظرف وجود» و «حدالوجود» متفاوت است.

حد ماهیت، چه قبل از اثبات وجود باشد و چه در ظرف وجود، حد «ماهیت من حیث هی» است و با حد ماهیت موجود (حد وجودی) متفاوت است؛ زیرا اولاً حد ماهیت در مقابل رسم است، در حالی که حد وجودی شامل رسم نیز می‌شود. ثانیاً در حد وجودی، علل موجودیت ماهیت - اعم از داخلی و خارجی - اخذ می‌شوند، در حالی که در حد ماهیت من حیث هی، اجزای حدی که جنس و فصل هستند اخذ می‌شوند. ثالثاً آنچه با حد «ماهیت من حیث هی» تعریف می‌شود، خود ماهیت است و موجود بودن آن، داخل در معرف نیست؛ در حالی که در حد ماهیت موجود، موجود بودن ماهیت، داخل در معرف است.

اجزای ماهیت در تعریف ماهوی را اجزاء حدی می‌نامند که با اجزای ماهیت موجود متفاوت اند. علل قوام همراه با علل وجودی (فاعل و غایت)، مقومات ماهیت موجودند. اجزای حدی که در تعریف ماهوی (اعم از شرح الاسمی و حقیقی) اخذ می‌شوند، جنس و فصل هستند. ذهن انسان نیز برای هر ممکن الوجودی جنس و فصل انتزاع یا اعتبار می‌کند. لذا یکی از تفاوت‌های مهم «تعریف ماهوی» با «تعریف وجودی» در این است که هر ممکن الوجودی جنس و فصل دارد و در نتیجه هر ممکن الوجودی به اجزای حدی تعریف می‌شود؛ در حالی که علل قوام - که جنس و فصل در مرکبات ناظر به آنها هستند - مخصوص موجود جسمانی می‌باشد. حکیم سبزواری از حد ماهیت به «حد ماهیت من حیث هی» و از حد ماهیت موجود (حد وجودی) به «حد بحسب الوجود» تعبیر کرده است و بین حد بحسب الوجود و حد وجود نیز تفاوت قائل شده است:

ان الحد قسمان بتقسیم آخر فإما بحسب الوجود و إما بحسب الماهية من حیث هی هی. و لا نعني من الحد بحسب الوجود نفس حیثية الوجود مطلقاً و إن أطلق علیه أيضاً فی ألسنة المتألهين كما يقولون إن وجود العلة حد تام لوجود المعلول و وجود المعلول حد ناقص لوجود العلة. و مشاركة الحد و البرهان فيه أيضاً صحیحة لكن مراد المنطقي ليس هذا بل المراد الماهية الموجودة (سبزواری، ۱۳۶۹، ج ۱، ص ۲۱۳-۲۱۴).

در این تقسیم، معرف در حد الوجود، خود وجود و در حد وجودی، ماهیت موجود است.

حد وجودی اقسامی دارد که عبارتند از: تام البرهان، مبدأ البرهان، نتیجه البرهان (همان). توضیح این اقسام در ادامه خواهد آمد.

## حدالوجود

گاهی گفته می‌شود که علت، حد تام وجود معلول و معلول، حد ناقص وجود علت است (همان، ص ۲۱۴). معلول از آن جهت که معلول است، به تمام هویتش از علت فیض گرفته است و معطی شیء نمی‌تواند فاقد آن باشد؛ درحالی که معلول به اندازه ظرفیت وجودی خود، علت را نشان می‌دهد و چون معلول جلوه‌ای از علت است نمی‌تواند وجود علت را چنان که هست نشان دهد. از این رو، علت را حد تام معلول و معلول را حد ناقص علت می‌نامند.

توجه به این نکته لازم است که با تعریف نمی‌توان وجود را به‌طور اکتناهی شناخت. شناخت وجود تنها از طریق علم حضوری میسر است و این نوع شناخت نیز برای انسان محدودیت دارد. بنابراین، تعریف وجود از طریق بیان علت و یا خصوصیات آن نمی‌تواند تعریفی تام آن باشد. با این وصف، شناخت حصولی نسبت به هر یک از مراتب وجود از آن جهت که وجودند را نمی‌توان نادیده گرفت. با همین شناخت است که مباحث فلسفی در مورد واجب‌الوجود - که وجود صرف است - و دیگر مراتب وجود شکل می‌گیرد؛ به‌ویژه مطابق تفسیری از اصالت وجود که ماهیات را به معقول ثانی فلسفی تقلیل می‌دهد. به همین دلیل است که حکیم سبزواری در عبارتی که از او نقل کردیم، از امکان مشارکت حد وجود با برهان سخن گفته است.

## چیستی و اقسام برهان

در دانش منطق، برهان را به «لم» و «ان» و هر یک را به مطلق و غیر مطلق تقسیم می‌کنند. برهان نیز در قالب قیاس اقترانی، از سه حد تشکیل می‌شود که عبارتند از: حد اصغر، حد اکبر و حد اوسط. نقش اصلی را در برهان، حد وسط به‌عهده دارد. به همین دلیل است که اشکال چهارگانه قیاس بر اساس چگونگی موقعیت حد وسط در دو مقدمه صغرا و کبرا شکل می‌گیرند و اقسام برهان نیز بر اساس رابطه حد وسط با حد اکبر تبیین و ارزش‌یابی می‌شوند.

حد وسط - همان‌گونه که از نامش پیداست - وظیفه اثبات اکبر برای اصغر یا سلب آن از اصغر را به‌عهده دارد که نتیجه قیاس است. این بدان معناست که بین ثبوت اوسط برای اصغر و ثبوت اکبر برای اصغر ملازمه‌ای وجود دارد؛ ملازمه‌ای که ناشی از رابطه علیت است. رابطه علیت بین ثبوت اوسط برای اصغر و ثبوت اکبر برای اصغر، یا به این دلیل

است که یکی از آنها علت دیگری است و یا به این دلیل است که هر دو معلول اصغر و یا از لوازم آن هستند. با توجه به این نکته، تعریف انواع برهان به شرح زیر است:

**الف) برهان لمّی:** برهان لمّی آن است که حدّ وسط، علاوه بر اینکه علت اثبات حدّ اکبر برای حدّ اصغر است، علت ثبوت واقعی آن برای حدّ اصغر نیز باشد. علیت ثبوتی اوسط برای اکبر نیز دو گونه است: یکی اینکه اوسط علت ثبوت فی نفسه اکبر و ثبوت آن برای اصغر باشد که در این صورت برهان را لمّ مطلق می‌خوانند و دیگری اینکه اوسط علت ثبوت اکبر برای اصغر است و علت ثبوت فی نفسه آن نیست. در این صورت، از جهت وجود فی نفسه ممکن است اوسط معلول اکبر باشد و یا نه علت اکبر باشد و نه معلول آن.

**ب) برهان ائی:** برهان ائی دو نوع است:

۱. گاهی از احد المتلازمین به لازم دیگر پی می‌بریم. در این صورت، حد وسط، علت اثبات و تصدیق حد اکبر برای حد اصغر است. اما نه علت ثبوت اکبر برای اصغر است و نه معلول آن. متلازمین، یا دو معلول علت واحد، یا دو امر متضایف و یا دو لازم تحلیلی برای شیء واحد هستند.

۲. گاهی از معلول به علت پی می‌بریم. قسم اول را انّ مطلق و قسم دوم را دلیل می‌گویند (طوسی، ۱۳۶۱، ص ۳۶۲؛ ابن سینا، ۱۴۰۴ق ب، ص ۷۸؛ صدرالدین شیرازی، ۱۳۹۳، ص ۴۱۳).

### مفاد قاعده «ما لاحد له لا برهان علیه و ما لا برهان علیه لاحد له»

دست یافتن به مدلول و مفاد این قاعده، به پاسخ دو پرسش زیر بستگی دارد:

۱. منظور از حد و برهان در قاعده مذکور چیست؟ آیا - چنان‌که پیش‌تر بیان شد حد گاهی به معنای حد ماهوی و گاهی به معنای حد وجودی است - منظور از حد در قاعده یاد شده، حد ماهوی است یا حد وجودی؟

۲. با توجه به اینکه گاهی گفته شده است «ما لاحد له لا برهان علیه» و گاهی گفته شده «ما لا برهان علیه لاحد له»، آیا هر دو گزاره به صورت کلی مراد است یا مطلب به گونه دیگری است؟

همین پرسش در مورد رابطه بین وجود حد با وجود برهان نیز مطرح است.

پاسخ دقیق به این دو پرسش را پس از بررسی استدلال‌ها و مستندات این قاعده می‌توان داد. اما پیش از آن بهتر است مفاد آن از نگاه ابن سینا و صدرا - آن‌گونه که از ظاهر سخنان

آنان استفاده می‌شود - توضیح داده شود و سپس مستندات قاعده بررسی گردد تا مفاد قاعده، مطابق دلالت مستندات آن بیان شود.

### منظور از حد و برهان در قاعده ما لاحد له لابرهان علیه از نگاه ابن سینا و صدرا

از سخنان ابن سینا و صدرا این‌گونه استفاده می‌شود که منظور آنها از حد، حد ماهوی مرکب از جنس و فصل و منظورشان از برهان، برهان لمّ است. ابن سینا می‌گوید:

و لذلك فإن الأول لا فصل له، و إذ لا جنس له و لا فصل له فلا حد له، و لا برهان علیه، لأنه لا علة له، و لذلك لا لمّ له (ابن سینا، ۱۴۰۴ق الف، ص ۳۴۸).

در متن فوق، حد به معنای حد ماهوی مرکب از جنس و فصل و برهان به قرینه «لانه لا علة له»، به معنای برهان لمّ است.

همچنین می‌گوید:

أن الأول لا جنس له، و لا ماهية له، ... أنه لا حد له و لا برهان علیه، بل هو البرهان على كل شيء، بل هو إنما عليه الدلائل الواضحة (همان، ص ۳۵۴).

در این عبارت، در مورد حد توضیحی داده نشده است. با این وصف، دو جمله «لاجنس له و لا ماهية له» را می‌توان قرینه بر این گرفت که منظور از حد، حد ماهوی مرکب از جنس و فصل است. همچنین، عبارت «بل هو البرهان على كل شيء»، إنما عليه الدلائل الواضحة» شاهد بر این نکته است که مراد از برهان، برهان «لمّ» است.

اگر در برخی از سخنان ابن سینا و دیگر فیلسوفان مسلمان، برهان به صورت مطلق و بدون قید لمّ یا ان آمده، به این دلیل است که برهان مطلق و بدون قید همان برهان لمّ است. (ابن سینا، ۱۳۷۹، ص ۱۲۶؛ ۱۴۰۴ق ب، ص ۸۰).

ملاصدرا می‌گوید:

لا شك أن الفكر لا يتم إلا بوجودان شيء متوسط بين طرفي المجهول لتصير النسبة المجهولة معلومة و كذا ما يجري مجراه في باب الحدود للتصور لما تقرر أن الحد و البرهان متشاركان في الأطراف و الحدود (صدرالدين شیرازی، ۱۹۸۱م، ج ۳، ص ۵۱۶).

در این عبارت، آنچه در تعریف برای تحصیل معرفت تصویری اخذ می‌شود به منزله حد وسط برهان در تحصیل معرفت تصدیقی شمرده شده و این خصوصیت لازمه مشارکت حد



و برهان معرفی شده است. لکن منظورشان از حد و برهان روشن نشده است.

بخش نخست عبارت در حد و برهان به مفهوم عام آنها ظهور دارد و بخش پایانی عبارت، به قرینه مشارکت حد و برهان، آنها را به حد و برهانی که در مشارکت حد و برهان مورد نظر است محدود می‌کند.

ملاصدرا در عبارت زیر، منظور خود را از حد روشن‌تر بیان کرده است:

و لا شك للمنطقی فی ان کل ما له حد نوعی مرکب من جنس و فصل فلا یمکن حصوله  
تصوراً الا بالحد و لا تصدیقا لوجوده الا بالبرهان، و هما یتشاکران فی الحدود و ما لا حد  
له لا برهان علیه (صدرالدین شیرازی، ۱۳۷۵، ص ۱۳۸-۱۳۹).

این عبارت، حد را به حد ماهوی مرکب از جنس و فصل تفسیر کرده، اما در مورد برهان همچنان ابهام دارد. از آنجاکه مستند صدرا در این دو متن، مشارکت حد و برهان است، منظور او از برهان، برهان لم است. همان‌طورکه پیش‌تر اشاره شد، منظور از برهان در سخنان این بزرگان غالباً برهان لم است و خودشان نیز تصریح کرده‌اند که برهان لم، برهان مطلق است.

مطابق نصوص فوق می‌توان گفت که از نظر این دو حکیم بزرگ، منظور از حد در قاعده مورد بحث، حد ماهوی مرکب از جنس قریب و فصل است و منظور از برهان نیز برهان لم است. چرایی اخذ حد و برهان به این معنا، پس از بیان مستندات قاعده محل بحث روشن خواهد شد.

### کلی‌بودن یا جزئی‌بودن گزاره‌های حاکی از رابطه وجودی و عدمی حد و برهان

با توجه به اینکه قاعده مورد گفتگو در متون فلسفی گاه به صورت «ما لا حد له لا برهان علیه» و گاه به صورت «ما لا برهان علیه لا حد له» آمده، کدام یک از آنها مورد نظر فیلسوفان است؟ آیا آنچه حد ندارد برهان ندارد؟ یا آنچه برهان ندارد حد ندارد و یا هر دو گزاره مقصود است؟ اگر یکی یا هر دو مقصود هستند، به صورت کلی صادقند یا جزئی؟ (این پرسش‌ها در مورد دو گزاره «آنچه حد دارد برهان دارد» و «آنچه برهان دارد حد دارد» نیز مطرح است.)

روشن است که به لحاظ قواعد منطقی، صدق اصل در قالب موجه کلیه مستلزم صدق عکس به صورت کلی نیست. لذا، درستی هر یک از آنها به صورت کلی، برهان مستقل می‌طلبد.

ابن سینا در کتاب نجات قاعده را به این صورت مطرح کرده است:

ان البرهان و الحد متشارکان فی الاجزاء فما لبرهان علیه لا حد له (ابن سینا، ۱۳۷۹، ص ۱۴۳).

همین عبارت را بهمنیار در کتاب تحصیل آورده است (بهمنیار بن مرزبان، ۱۳۷۵، ص ۲۳۸).

ملاصدرا نیز عدم وجود حد را دلیل وجود برهان گرفته است:

«ما لا حد له فلا برهان علیه» (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۰، ص ۴۳)؛ «و ما لا حد له لا برهان علیه» (صدرالدین شیرازی، ۱۳۷۵، ص ۱۲۹)؛ «و اذ لا حد لها (لحقیقة الوجود) فلا برهان علیها» (صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱م، ج ۱، ص ۵۳)؛ «و لما لم یکن للوجود حد فلا برهان علیه» (همان، ص ۲۶).

همان‌طورکه در نصوص فوق ملاحظه شد، ابن سینا نفی برهان را دلیل بر نفی حد، و ملاصدرا نفی حد را دلیل بر نفی برهان دانسته‌اند. البته هیچ‌یک از این دو حکیم در مقام نفی کلیت از عکس گزاره‌ای که مطرح کرده است نمی‌باشند؛ همچنان‌که اعتقاد آن‌ها به کلیت عکس گزاره‌های مطرح شده را از نصوص فوق نمی‌توان فهمید. اما با این وصف به خوبی می‌توان کلیت اصل و عکس را از بعضی استدلال‌های آنان بر قاعده و نیز بیاناتشان در خصوص مصادیق آن استنتاج کرد. به عنوان مثال، ملاصدرا حد و برهان را از وجود و واجب بالذات، به طور کلی نفی می‌کند. او در مورد وجود می‌گوید: «فلا حد له و لا برهان علیه» (صدرالدین شیرازی، ۱۳۷۵، ص ۱۲۹) و در مورد واجب‌الوجود می‌گوید: «الواجب سبحانه لا برهان علیه و لا حد له» (صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱م، ج ۳، ص ۴۰۰).

آنان در مورد نوع رابطه بین وجود حد و برهان نیز سکوت کرده‌اند. از ظاهر سخنانشان این‌گونه استفاده می‌شود که رابطه وجودی حد و برهان از جهت کلی بودن یا جزئی بودن همانند رابطه عدمی آنهاست.

داوری در مورد درستی اصل و عکس کلی قاعده را به پس از بیان و تحلیل مستندات آن وامی‌نهیم.

### مستندات و ادله قاعده

آنچه مفاد این قاعده را روشن کرده و آن را توسعه داده و یا تحدید می‌کند و در نتیجه،

کلیت یا عدم کلیت رابطه وجودی و عدمی حد و برهان را آشکار می‌سازد، ادله‌ی این قاعده است. ادله‌ی ای که در این خصوص به آن دست یافتیم عبارتند از:

### اثبات و نفی حد و برهان با استناد به مشارکت حد و برهان (دلیل اول)

مهم‌ترین دلیل بر نفی حد از آنچه برهان ندارد و یا نفی برهان از آنچه حد ندارد، قاعده «الحد و البرهان متشارکان فی الحدود» است (ابن سینا، ۱۳۷۹، ص ۱۴۳؛ بهمنیارین مرزبان، ۱۳۷۵، ص ۲۳۸؛ صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱م، ج ۱، ص ۲۴ و ۵۳؛ همو، ۱۳۷۵، ص ۱۲۸؛ ۱۳۶۰، ص ۴۳).

**مفاد قاعده الحد و البرهان متشارکان فی الحدود:** این قاعده از چهار تک‌واژه تشکیل شده است که روشن شدن مفاد قاعده متوقف به تبیین آنهاست. این تک‌واژه‌ها عبارتند از:

**الف) حد:** از دیدگاه ابن سینا حد در مشارکت حد و برهان، تعریف مشتمل بر ذاتیات است (ابن سینا، ۱۴۰۴ق ب، ص ۳۰۱). اگر تمام ذاتیات در آن اخذ شده باشد، حد تام و اگر بعضی از ذاتیات در آن اخذ شده باشد، حد ناقص خواهد بود. روشن است که حد مشتمل بر ذاتیات، حد ماهوی است که مرکب از جنس و فصل است؛ در حالی که حدی که با برهان مشارکت دارد، حدی است که مرکب از علل قوام و علل وجودی است. با توجه به کلام ابن سینا، این پرسش مطرح می‌شود که چگونه ابن سینا امور خارج از ذات را از ذاتیات شمرده است؟ چرا اصرار دارد که حد را در مشارکت حد و برهان، همانند حد ماهوی مرکب از ذاتیات بدانند؟

او به این پرسش دو پاسخ می‌دهد. **پاسخ اول** اینکه پاره‌ای از رخدادها و پدیده‌ها به گونه‌ای به علل فاعلی و غایی خود اضافه و نسبت دارند که بدون لحاظ این اضافه فاقد مفهوم می‌باشند و بدون علل وجودی خود قابل تعریف نیستند؛ مثل خسوف که در مفهوم آن، قرار گرفتن زمین بین خورشید و ماه اخذ شده است. در مورد این نوع پدیده‌ها می‌توان گفت در ذاتشان علل خارجی از قبیل فاعل و غایت اخذ شده و بدون اضافه به علل خود، ذاتی ندارند. در نتیجه، تعریف این گونه پدیده‌ها به علل وجودی آنها از قبیل تعریف به ذاتیات خواهد بود (همان، ص ۳۰۰-۳۰۱).

اما پاسخ فوق، اگرچه مشکل را در برخی از امور حل می‌کند، اما در همان موارد نیز دچار مشکل است؛ زیرا با فرض درستی این ادعا که خسوف و امثال آن حقایقی برخوردار از ماهیت‌اند، آنچه اضافه به علت دارد، وجود و هویت آنهاست و اخذ علل وجودی در حد

آنها به اعتبار وجود آنهاست. بنابراین پاسخ نخست، به تنهایی نمی‌تواند پاسخ قانع‌کننده‌ای باشد و نیازمند تحلیلی است که در پاسخ دوم آمده است.

**پاسخ دوم** این است که منظور از حد در مشارکت حد و برهان، حد «ماهیت بما هی» نیست تا گفته شود تعریف آن به علت فاعلی و غایی، تعریف به امور خارج از ذات است و نباید آن را حد شمرد. بلکه منظور «حد ماهیت موجود» است. ذاتیات ماهیت موجود با ذاتیات «ماهیت من حیث هی» تفاوت دارند. ذاتیات ماهیت من حیث هی، جنس و فصل‌اند و ذاتیات ماهیت موجود، ماده، صورت (اگر مادی باشد و یا ماده را اعم از خارجی و عقلی بدانیم)، فاعل و غایت هستند. لذا تعریف ماهیت موجود به علل اربع، تعریف به ذاتیات است (همان، ص ۳۰۱).

پیش‌تر بیان شد که حد ماهیت موجود که در این مقاله از آن به حد وجودی تعبیر کرده‌ایم، از یک سو در مقابل حد ماهیت من حیث هی و از سوی دیگر در مقابل حد وجود قرار دارد (سبزواری، ۱۳۶۹، ج ۱، ص ۲۱۴). لذا در صورتی می‌توان از این نوع حد سخن گفت که یا ماهیت را در خارج اصیل بدانیم و یا آن را حقیقتاً بالوجود (نه بالأصالة) موجود بدانیم.

همان‌طور که حکیم سبزواری اشاره کرده‌اند، مشارکت حد و برهان، افزون بر حد ماهیت موجود که منطبق دانان از آن سخن گفته‌اند، به حد وجود نیز قابل تعمیم است (همان). سخنان ملاصدرا در اسفار نیز به همین نکته اشاره دارد:

قد علمت من طریقنا أن الحدود قد تكون للماهیات و قد تكون للوجودات و الفرق بین الماهیه و الوجود أمر قد فرغنا من بیانہ و الحد للماهیه لا یكون إلا بأجزائها- کالجنس و الفصل و الحد بحسب الوجود لا یمکن بالأجزاء إذ الوجود لا جزء له فهو إما بالفاعل و الغایة إن کان تاماً أو بالفعل إن کان ناقصاً لما أشرنا إلیه سابقاً أن حد الوجود و برهانه شیء واحد و برهان اللم أقوى من برهان الإن (صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱م، ج ۸، ص ۹۳-۹۴).

از نظر ملاصدرا وجود چون اجزا ندارد، به علل فاعلی و غایی و یا به آثارش تعریف می‌شود. ایشان تعریف به علل را حد تام وجود و تعریف به معلول و اثر را حد ناقص آن شمرده است.

ب) **برهان**: همان‌طور که بیان شد، برهان به «لم» و «ان» و هر یک از آنها نیز به مطلق و غیر مطلق تقسیم می‌شوند. منظور از برهان در مشارکت حد و برهان، برهان لم مطلق است.

دلیل این مطلب این است که حد، مربوط به وجود فی نفسه شیء است و وجود فی نفسه با برهان لمّ مطلق اثبات می‌شود.

در برهان لمّ مطلق، در صورتی از وجود علت به وجود فی نفسه اکبر و وجود آن برای اصغر پی می‌بریم که حد وسط علت قریب، بالذات، بالفعل و مساوی با معلول باشد (ابن سینا، ۱۴۰۴ق ب، ص ۲۹۶-۲۹۹).

ج) **حدود:** حدود حد در مشارکت حد و برهان عبارت است از اجزای حدی که بیان‌گر ذاتیات و مقومات ماهیت موجود بوده و در صورت تعمیم بحث به حد وجود، شامل مقومات «الموجود» (اعم از ماهیت موجود و وجود) باشد. منظور از حدود در برهان نیز حد وسط است.

د) مشارکت: مشارکت به معنای اکتساب حد از برهان و اکتساب برهان از حد نیست. بلکه مشارکت حد و برهان به این معناست که مبدأ یا نتیجه برهان و یا هر دو - به روشی که در ادامه بیان خواهد شد - در حد اخذ شده و متقابلاً، اجزای حد نیز بتواند در برهان اخذ شود.

در دانش منطوق، مناسبت دیگری نیز بین حد و برهان بیان شده است که شامل همه انواع حد به حسب ذات می‌شود. حد به حسب ذات شامل حد ماهیت در ظرف وجود و حد ماهیت موجود است. وجود شیء با برهان لمّ مطلق اثبات می‌شود. در نتیجه هر حدی که به حسب ذات باشد، و امدار برهان لمّ مطلق است و این، نوعی از مناسبت حد و برهان است (طوسی، ۱۳۶۱، ص ۴۱۸). این نوع مناسبت، غیر از مشارکت حد و برهان است؛ زیرا اولاً، این مناسبت یک‌سویه است، در حالی که مشارکت دوسویه می‌باشد. ثانیاً، مشارکت حد و برهان، از یک سو تنها در حد ماهیت موجود و یا حدالموجود، و از سوی دیگر در برهان لمّ مطلق رخ می‌دهد و شامل هر نوع حد به حسب ذات نمی‌شود.

### چگونگی مشارکت حد و برهان

از سخنان ابن سینا و خواجه نصیرالدین طوسی و دیگر منطقدانان، این‌گونه استفاده می‌شود که مشارکت تام بین حد و برهان، در صورتی رخ می‌دهد که برهان از دو قیاس تشکیل شده باشد. اگر تنها یکی از دو قیاس را لحاظ کنیم، حدی ناقص خواهیم داشت که یا مبدأالبرهان در آن اخذ شده و یا نتیجه البرهان. به عنوان مثال، اگر در تعریف خسوف گفته شود خسوف عبارت است از «حائل شدن زمین بین ماه و خورشید» و یا خسوف عبارت

است از «از میان رفتن نور ماه»، دو تعریف ناقص از خسوف شده است. درحالی که تعریف تام این است که گفته شود «خسوف یعنی از میان رفتن نور ماه به دلیل واسطه شدن زمین بین ماه و خورشید». این تعریف از دو جزء تشکیل شده است و هر یک از آنها در یک قیاس به عنوان حد وسط اخذ شده‌اند.

صورت‌بندی قیاس نخست این است:

«ماه جرمی روشن از خورشید است که زمین بین آن و خورشید حائل می‌شود.  
هر جرم روشن از خورشید که زمین بین آن و خورشید حائل شود، نورش از میان می‌رود.

ماه نورش از میان می‌رود».

صورت‌بندی قیاس دوم نیز به این شکل است:

«نور ماه از میان می‌رود.

هر گاه نور ماه از میان رود، ماه دچار خسوف می‌شود.

پس ماه دچار خسوف می‌شود».

با توجه به این دو قیاس، تعریف خسوف چنین است: «از میان رفتن نور ماه به سبب حائل شدن زمین بین ماه و خورشید».

این تعریف از دو جزء تشکیل شده است که یکی علت دیگری است؛ یعنی جزئی که معلول است، جای جنس واقع شده، و جزء دیگر نیز جای فصل قرار می‌گیرد. این تعریف نتیجه مستقیم دو قیاس نیست و نقش این دو قیاس، توجه دادن ذهن به آن است.

حد و برهان لم مطلق، مشارکت در حدود دارند؛ چه برهان لم از دو قیاس تشکیل شود و چه از یک قیاس. حد نیز می‌تواند اعم از حد وجود و حد ماهیت موجود و همچنین اعم از حد تام و ناقص باشد. مثال فوق نیز نیامده تا مشارکت حد و برهان را به برهانی که از دو قیاس تشکیل شده محدود کند؛ بلکه این مثال تنها چگونگی دست یافتن به حد تام پدیده‌هایی چون خسوف را به ما نشان می‌دهد. لذا شرط اساسی در مشارکت حد و برهان این است که برهان را لم مطلق و حد را نیز حد ماهیت موجود و یا حدالوجود اخذ کنیم.

#### مفاد قاعده مورد بحث با توجه به دلیل نخست

با توجه به آنچه در مورد مشارکت حد و برهان بیان شد، در صورتی که مستند قاعده «ما لا حد له لا برهان علیه» و سه گزاره دیگری که از رابطه وجودی یا عدمی بین حد و برهان

حکایت می‌کنند، دلیل نخست باشد، منظور از حد، حد وجودی (حد ماهیت موجود) بوده و حد ماهوی صرف (حد ماهیت من حیث هی) نیست. همچنین، منظور از برهان نیز برهان لم مطلق است. مطابق این معنا از حد و برهان و مطابق دلیل اول، چهار گزاره «آنچه حد ندارد برهان ندارد»، «آنچه برهان ندارد حد ندارد»، «آنچه حد دارد برهان دارد» و «آنچه برهان دارد حد دارد» صدق کلی دارند؛ زیرا آنچه حد وجودی ندارد، فاقد علت وجودی بوده و در نتیجه برهان ندارد و آنچه حد وجودی دارد، دارای علت وجودی بوده و در نتیجه برهان دارد. دو گزاره عکس نیز به همین ترتیب است.<sup>۱</sup>

### اثبات و نفی حد و برهان با استناد به داشتن یا نداشتن علت (دلیل دوم)

ملاصدرا نداشتن سبب و علت به معنای عام را که شامل علل ماهیت (اجزای حدی) نیز می‌شود، دلیل بر حد و برهان نداشتن خداوند دانسته و از این طریق، ملازمه بین نفی حد و برهان را توجیه کرده است:

الواجب سبحانه لا برهان علیه و لا حد له إذ لا سبب له بوجه من الوجوه لا سبب الوجود كالفاعل والغاية و لا سبب القوام كالمادة و الصورة و لا سبب الماهية كالجنس و الفصل (صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱م، ج ۳، ص ۴۰۰).

مطابق این بیان، منظور از حد می‌تواند اعم از حد ماهوی و یا حد ماهوی و حد وجودی باشد. منظور از برهان نیز برهان لم است. عبارت ملاصدرا نیز ظهور در ملازمه بین برهان نداشتن و حد نداشتن دارد و دلیل ملازمه آنها، نبود علت به معنای یاد شده است. عبارت فوق در مورد حد داشتن و برهان داشتن ساکت است. حق این است که از طریق نبود علت - به معنایی که در این نص آمده - می‌توان حد نداشتن (اعم از حد وجودی و ماهوی) و نیز برهان (لم مطلق) نداشتن را استنتاج کرد. یعنی می‌توان گفت آنچه به دلیل نداشتن هیچ نوع علتی (اعم از علل ماهوی و وجودی) حد ندارد، برهان ندارد و آنچه به همین دلیل برهان ندارد، حد ندارد.

۱. اگر برای بسایط ممکن الوجود اجزای ماهوی قائل نباشیم و اجزای حدی آنها را حقیقتاً جنس و فصل ندانیم و نیز اگر وجود را در ممکن الوجودها اصیل بدانیم و برای ماهیت، وجود بالاصاله یا بالتبع قائل نباشیم، آنگاه موجوداتی خواهیم داشت که به دلیل ممکن الوجود بودن، علت دارند و می‌توانند برهان داشته باشند، در حالی که حد ندارند. بر این اساس کلی بودن صدق ما لا حد له لا برهان علیه دچار مشکل می‌شود. مگر اینکه حد را در مشارکت حد و برهان اعم از حد ماهیت موجود و حد الوجود بدانیم. و این خلاف نظر منطقدانان است.

بر اساس این دلیل، نمی‌توان گفت هر آنچه برهان دارد حد هم دارد؛ زیرا برای برهان داشتن، علل وجودی کافی است، ولی برای حد داشتن کافی نیست؛ مگر اینکه حد را اعم از حد ماهوی و وجودی و حدالوجود بدانیم.

### اثبات و نفی حد و برهان با استناد به حکایت «وجود یا عدم جنس و فصل» از ممکن‌الوجود بودن یا نبودن چیزی (دلیل سوم)

ابن‌سینا در الهیات شفا از طریق فقدان جنس و فصل در خداوند، حد نداشتن او و از طریق فقدان حد در خداوند، برهان‌پذیر نبودن او را نفی می‌کند. استدلال او بر نفی برهان از موجودی که حد ندارد این است که چنین موجودی نمی‌تواند علت داشته باشد و آنچه علت ندارد، برهان «لم» ندارد:

«فإن الأول لا فصل له، و إذ لا جنس له و لا فصل له فلا حد له، و لا برهان عليه، لأنه لا علة له، و لذلك لا لم له» (ابن سینا، ۱۴۰۴ق الف، ص ۳۴۸).

در استدلال فوق، عبارت «لانه لا علة له» را دو گونه می‌توان تفسیر کرد:

اول اینکه خداوند چون علت ندارد، حد و برهان هم ندارد. مطابق این تفسیر، علت اعم از علل قوام و علل وجود و علل ماهوی است. دلیلی هم که بر نفی حد و برهان در این متن آمده، همان دلیل دوم است.

دوم اینکه خداوند چون جنس و فصل ندارد، نه حد دارد و نه برهان. به این نحو که نداشتن حد، به خاطر نبود جنس و فصل در آن است و نداشتن برهان نیز به این خاطر است که چنین موجودی (موجودی که جنس و فصل ندارد) فاقد علت خواهد بود؛ زیرا آنچه اجزای حدی دارد، ماهیت دارد و آنچه ماهیت دارد، ممکن‌الوجود است و آنچه ممکن‌الوجود است، علت دارد. در نتیجه آنچه حد ندارد، ممکن‌الوجود نیست و علت ندارد و آنچه علت ندارد، برهان لم ندارد.

مطابق این تفسیر، چیزی که حد ندارد، نمی‌تواند برهان داشته باشد؛ زیرا ممکن‌الوجود نیست. همچنین چیزی که برهان ندارد، نمی‌تواند حد داشته باشد. از نظر وجودی نیز ملازمه به صورت کلی صادق است. چیزی که حد دارد، ممکن‌الوجود است و لذا برهان نیز دارد. چیزی هم که برهان دارد، ممکن‌الوجود است و حد نیز دارد.

تنها اشکال موجود از جهت رابطه‌ی عدمی بین حد و برهان، این است که ممکن‌الوجود یا ماهیت است و یا نفس‌الوجود که امکان آن امکان فقری است (اشکال مبنایی). وجود



امکانی از آن جهت که وجود است حدّ (حد ماهوی) ندارد و در عین حال، معلول است. اگر باور داشته باشیم که آنچه در خارج موجود است، وجود و مراتب آن است و ماهیات حکایات وجودند، از طریق نفی حد ماهوی نمی‌توانیم علل وجود امکانی را نفی کنیم؛ مگر اینکه حد را در عبارت فوق، اعم از حد ماهوی و وجودی و حدالوجود معنا کنیم که تفسیری خلاف نص خواهد بود. حکیم سبزواری به این اشکال مبنایی این گونه پاسخ داده است:

إن أريد بوجود الممكن الوجود بما هو وجود فكما لا حد له لا برهان عليه وإن أريد بما هو مضاف إلى الممكن فكما أن عليه برهان كذلك له حد؛  
وجود امکانی از حیث وجود و بدون لحاظ مرتبه‌اش وجود محض است و نیاز به علت ندارد و با لحاظ مرتبه‌اش ماهیت دارد. بنابراین وجود امکانی از آن جهت که وجود امکانی است، فاقد ماهیت نیست (سبزواری، ۱۳۶۰، ص ۴۵۳).

این پاسخ با دیدگاه ملاصدرا که بر امکان فقری وجود امکانی و امکان ماهوی ماهیت تأکید دارد، سازگار نیست.

افزون بر این، همان طور که پیش تر در پاورقی اشاره شد، بسایط ممکن الوجود، فاقد ذاتیات حقیقی هستند و آنچه در تعریف آنها به عنوان اجزای حدی می‌آید جنس و فصل واقعی نیستند و در نتیجه این نوع موجودات نیز فاقد حد به مفهوم منطقی آن (حد مشتمل بر ذاتیات) می‌باشند؛ در حالی همین موجودات به دلیل ممکن الوجود بودن علت دارند و می‌توانند برهان لم مطلق داشته باشند.

### اثبات و نفی حد و برهان با استناد به بسیط بودن و علت نداشتن (دلیل چهارم)

صدرالمتألهین می‌گوید:

«لما كان الواجب تعالى بسيط الذات فلا جزء له و لما كان مبدأ لما سواه فلا مبدأ له من حيث ذاته و ما لا جزء فيه و لا مبدأ له مطلقاً فلا حد له و لا برهان عليه» (صدرالدین شیرازی، بی‌تا، ص ۱۱۷).

در سخن فوق، عبارت «ما لا جزء فيه و لا مبدأ له» را دوگونه می‌توان معنا کرد: (یک) آنچه جزء و علت ندارد، حد و برهان ندارد. مطابق این تفسیر، جزء نداشتن و علت نداشتن، باهم دلیل حد و برهان نداشتن است نه هر یک به تنهایی.

دو) اینکه جزء نداشتن، دلیل حد نداشتن و علت نداشتن، دلیل برهان نداشتن است. قسمت اول عبارت، مؤید این تفسیر است. مطابق این تفسیر، برای نفی هر یک از حد و برهان دلیل مستقلاً بیان شده است.

با این استدلال، هر چند حد نداشتن چیزی که جزء ندارد و برهان ناپذیر بودن چیزی که علت ندارد اثبات می‌شود، اما هیچ ملازمه‌ای - چه سلبی و چه ایجابی - بین حد و برهان به اثبات نمی‌رسد و این دلیل نسبت به آن ساکت است. مطابق این استدلال، منظور از حد، حد ماهوی مرکب از جنس و فصل است که شامل حد بسائط و از جمله حد وجود نمی‌شود و منظور از برهان نیز برهان لم است.

ملاصدرا در کتاب مبدأ و معاد می‌گوید:

و إذ لا جنس له و لا فصل له، فلا حد له، و إذ لا حد له و لا علة له فلا برهان علیه لأن الشيء الذي يكون غنياً عن كل شيء - فهو إما أن يكون أولياً أو يكون مأیوساً عن معرفته (صدرالدین شیرازی، ۱۳۵۴، ص ۴۶).

ایشان در این عبارت جنس و فصل نداشتن را دلیل حد نداشتن، و حد و علت نداشتن را دلیل برهان نداشتن شمرده است. قسمت نخست عبارت روشن است؛ زیرا چیزی که جنس و فصل ندارد، حد ماهوی ندارد. اما قسمت دوم ابهام دارد؛ زیرا برای نفی برهان، علت نداشتن کافی است و نیاز نیست حد نداشتن را نیز به آن ضمیمه کنیم. مگر اینکه ادعا شود ملاصدرا در مقام بیان این نکته بوده که حد نداشتن، به تنهایی دلیل بر برهان نداشتن نیست. به‌عنوان مثال، وجود ممکن الوجود از حیث وجودش، حد ماهوی ندارد. با این وصف، معلول است و می‌تواند برهان لم داشته باشد. ملاصدرا با آوردن شرط «ولا علة له» اشاره به این نکته دارد که نداشتن حد ماهوی، به تنهایی برای برهان نداشتن کافی نیست. حکیم سبزواری در عبارت زیر به همین نکته اشاره دارد:

إن قلت: انتفاء الحد يستلزم انتفاء علل القوام، لا انتفاء علل الوجود و انتفاء - البرهان على الشيء مبني على انتفاء العلة الأربع. قلت: لعله "قدس سره" في كتاب المبدأ و المعاد قال: "و إذ لا حد له و لا علة له فلا برهان عليه" لثلا يتطرق هذا السؤال (سبزواری، ۱۳۶۰، ص ۴۵۲).

عبارت حکیم سبزواری ناظر به اشکالی است که به‌عنوان "ان قلت" بر سخنان ملاصدرا

در شواهد وارد می‌سازد. ملاصدرا می‌گوید:

خداوند صرف الوجود و کامل ترین است و وجود، شناخته ترین و بسیط ترین چیزهاست... و چون ماهیت ندارد، جنس و فصل ندارد و چون جنس و فصل ندارد، حد نیز ندارد؛ زیرا حد غالباً از این دو ترکیب می شود. چیزی که حد ندارد برهان ندارد؛ زیرا حد و برهان در حدود مشارکت دارند (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۰، ص ۴۳).

حکیم سبزواری این اشکال را مطرح می کند که انتفای حد (مربک از جنس و فصل) مستلزم انتفای علل قوام (ماده و صورت) است نه انتفای هر علتی. بنابراین ممکن است چیزی به دلیل نداشتن علل قوام، حد نداشته باشد و به دلیل داشتن علل وجودی (فاعل و غایت)، برهان داشته باشد. در نتیجه انتفای حد مستلزم انتفای برهان نیست.

او خود به این اشکال دو پاسخ می دهد. پاسخ نخست همان است که در عبارت فوق بیان شده و به عنوان دلیل چهارم توضیح داده شد. اما پاسخ دیگر اینکه جنس و فصل در حد ماهوی صرفاً ناظر به ماده و صورت خارجی نیست، بلکه شامل ماده و صورت عقلی نیز می شود. در نتیجه حد نداشتن به معنای ماده و صورت خارجی و عقلی نداشتن است و چیزی که ماده و صورت خارجی و عقلی ندارد، ممکن الوجود نیست و علت وجودی نیز نخواهد داشت. به این شکل، بین انتفای حد ماهوی و انتفای برهان ملازمه برقرار می شود. در حقیقت، پاسخ دوم سبزواری ارجاع دلیل ملاصدرا - که مستند به مشارکت حد و برهان بود - به دلیل سوم است که پیش تر توضیح دادیم؛ یعنی، نداشتن یا داشتن حد و برهان مستند به ممکن الوجود بودن است.

مطابق دلیل چهارم، هر یک از حد و برهان دلیل مستقلاً دارند. به استناد این دلیل، ملازمه ای بین آنها برقرار نیست و برای اینکه بر اساس این دلیل ملازمه ای معرفت حدی و برهانی - وجودی و عدمی - آشکار شود، بهتر است رابطه بسیط بودن (جنس و فصل نداشتن) - که دلیل حد نداشتن است - با علت نداشتن - که دلیل برهان نداشتن است - را روشن سازیم.

روشن است که آنچه اجزای حدی دارد، علت دارد و لکن آنچه علت دارد، ممکن است اجزای حدی نداشته باشد؛ مثل وجود ممکن از حیث وجودش. همچنین مطابق همین مثال، گزاره آنچه اجزای حدی ندارد علت ندارد، صدقش کلی نیست. اما گزاره آنچه علت ندارد اجزای حدی ندارد، صدقش کلی است.

با توجه به توضیح داده شده، دلیل چهارم از جهت رابطه معرفت تصویری و تصدیقی مشابه دلیل سوم بوده و قابل ارجاع به آن است.

## جمع بندی و نتیجه گیری

همان طور که بیان شد، حد و برهان کاربردهای مختلفی دارند. وقتی گفته می شود: ۱. «آنچه حد ندارد برهان ندارد». ۲. آنچه برهان ندارد حد ندارد. «۳. آنچه حد دارد برهان دارد. ۴. آنچه برهان دارد حد دارد، معنای حد و برهان در هر یک از این چهار گزاره و صدق یا عدم صدق آن‌ها، بستگی به مفاد دلیلی دارد که به آن استناد شده است. با جست و جوی در منابع فلسفی، برای قاعده مورد بحث به چهار دلیل دست یافتیم که در این مقاله به اختصار توضیح داده شد. مستند این قاعده، در ادله چهارگانه عبارتند از: مشارکت حد و برهان (دلیل اول)، دارای علت بودن و یا فاقد علت بودن (دلیل دوم)، دارای جنس و فصل بودن و یا فاقد جنس و فصل بودن (دلیل سوم) و بسیط بودن یا نبودن و دارای علت بودن یا فاقد علت بودن (دلیل چهارم). در دلیل چهارم، هر یک از حد و برهان دلیل مستقلی دارند. بسیط بودن یا نبودن، «ملاک حد نداشتن یا حد داشتن» و علت داشتن یا نداشتن، «ملاک برهان داشتن یا نداشتن» است.

مطابق دلیل نخست، اگر برهان به معنای لم مطلق باشد و حد نیز اعم از حد ماهیت موجود و حد الوجود باشد و یا برهان به معنای لم مطلق باشد که اخذ علل قوام و علل وجود در آن لازم باشد و حد نیز به معنای حد ماهیت موجود باشد، صدق چهار گزاره‌ای که بر رابطه‌ی بین حد و برهان دلالت دارند، کلی است. مطابق دلیل دوم، اگر منظور از حد، حد ماهوی و منظور از برهان، لم مطلق باشد، گزاره‌های ۱ و ۲ صادق‌اند و گزاره‌های ۳ و ۴ صدق کلی ندارند؛ و اگر حد را اعم از حد ماهوی و وجودی و حد الوجود بدانیم، آن دو گزاره نیز صدقشان کلی خواهد بود.

مطابق دلیل سوم نیز حد را اگر حد ماهوی بدانیم و نیز اثبات کنیم که هر ممکن الوجودی حد ماهوی دارد، هر چهار گزاره صدق کلی دارند؛ زیرا مبنای این دلیل، وجود ملازمه بین حد داشتن و ممکن الوجود بودن است. لذا اگر چیزی حد ماهوی داشته باشد، ممکن الوجود است و هر ممکن الوجودی حد و برهان دارد. حال اگر حد ماهوی نداشته باشد، ممکن الوجود نبوده و در نتیجه نه حد دارد و نه برهان. اما با توجه به اشکال مبنایی مذکور، نمی توان گفت هر چه حد ماهوی نداشت، پس ممکن الوجود نیست و برهان ندارد؛ زیرا وجود امکانی، از آن جهت که وجود است، حد ماهوی ندارد و علت دارد. به همین دلیل نیز نمی توان گفت که هر چه برهان دارد، حد ماهوی دارد. در دلیل چهارم، حد به

معنای حد ماهوی به کار رفته است و منظور از برهان، برهان لم است. لذا از چهار گزاره فوق، دو گزاره ۲ و ۳ صادقند و دو گزاره دیگر (۱ و ۴) صدق کلی ندارند. با صرف نظر از آنچه به عنوان اشکال مبنایی در دلیل سوم به آن اشاره شد، این دلیل نیز همانند دلیل سوم بوده و بر اساس آن، هر چهار گزاره صدقشان کلی است.

بنابراین با توجه به ادله یاد شده و صرف نظر از اشکال مبنایی (هر ممکن الوجودی دارای حد ماهوی نیست)، اصل ادعای فیلسوفانی چون ابن سینا و ملاصدرا که در قالب قاعده «ما لا حد له لابرهان علیه و ما لا برهان علیه لا حد له» از ملازمه عدمی و کلی بین معرفت تصویری حاصل از حد ماهوی و معرفت تصدیقی حاصل از برهان سخن گفته‌اند پذیرفتنی است و اشکالی بر آن نیست. تنها اشکال، مستند شدن این مدعا به مشارکت حد و برهان است که ناظر به حد ماهیت موجود است. همان‌طور که بیان شد، مشارکت حد و برهان تنها در حد وجودی (و نه حد ماهوی) و برهان لم مطلق، ملازمه کلی بین معرفت تصویری و تصدیقی را از لحاظ وجود و عدم اثبات می‌کند.

کتابنامه

۱. ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۳۷۹). النجاة. تصحیح محمدتقی دانش‌پژوه. چاپ دوم. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۲. \_\_\_\_\_ (۱۴۰۴ق الف). الشفاء «الهیات». تحقیق سعید زائد و... قم: انتشارات کتابخانه عمومی آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی.
۳. \_\_\_\_\_ (۱۴۰۴ق ب). الشفاء «البرهان». تحقیق سعید زائد و... قم: انتشارات کتابخانه عمومی آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی.
۴. بهمیارین مرزبان (۱۳۷۵). التحصیل. تصحیح مرتضی مطهری. چاپ دوم. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۵. سبزواری، ملاهادی (۱۳۶۹). شرح منظومه (ج ۱). تحقیق حسن زاده آملی. تهران: نشر ناب.
۶. \_\_\_\_\_ (۱۳۶۰). التعليقات على الشواهد الربویة. تصحیح سید جلال‌الدین آشتیانی. چاپ دوم. مشهد: انتشارات دانشگاه
۷. طوسی، نصیرالدین (۱۳۶۱). اساس الاقتباس. تصحیح مدرس رضوی. چاپ سوم. تهران: دانشگاه تهران.
۸. مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۸۶). شرح برهان شفا. تحقیق محسن غروی‌ان. قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ۱.
۹. صدرالدین شیرازی، محمدبن‌ابراهیم (۱۳۹۳). التنقیح فی المنطق. تحقیق و شرح «عسکری، سلیمانی امیری. قم: انتشارات حکمت اسلامی.
۱۰. \_\_\_\_\_ (۱۳۷۵). مجموعه رسائل فلسفی. تحقیق حامد ناجی اصفهانی. تهران: انتشارات حکمت.
۱۱. \_\_\_\_\_ (۱۳۶۰). الشواهد الربویة. تصحیح سید جلال‌الدین آشتیانی. چاپ دوم. مشهد: انتشارات دانشگاه.
۱۲. \_\_\_\_\_ (۱۳۵۴). المبدأ و المعاد. تصحیح سیدجلال‌الدین آشتیانی. تهران: انجمن حکمت و فلسفه ایران.
۱۳. \_\_\_\_\_ (۱۹۸۱م). اسفار (ج ۱، ۳، ۸). بیروت: دار احیاء التراث.
۱۴. \_\_\_\_\_ (بی تا). الحاشیه على الهیات الشفا. قم: انتشارات بیدار.